



دانشگاه شهر



سالنهمین
پیاپی
۱۳۹۲

مطالعات فقه و حقوق اسلامی

دستگاه علمی تحقیقات دانشگاه

سال پنجم - شماره هشت - بهار و تابستان ۱۳۹۲

- ۷ • مفهوم و ماهیت اطمینان در علم اصول
علیرضا امینی / محمدرضا داداشی نیاکی
- ۳۵ • قصاص کلامی
احمد باقری / مجتبی صادقی
- ۵۷ • حریم گویش
مصطفی جباری
- ۶۸ • تفسیر نظریه عدالت معاوضی در قلمرو قراردادها
سید پدرام خندانی / محمد خاکیاز
- ۸۵ • گستره اختیارات حاکم اسلامی در جایگاه ولی دم
مریم صفائی / عباسعلی سلطانی / حسین ناصری مقدم
- ۱۰۳ • نظر صاحب حدائق در وجود محتمل در جمع اخبار علاجیه
سید علی حسینی طباطبائی / عبدالکریم عبدالله نژاد / سید محمد تقی قبولی در افshan
- ۱۲۳ • ساختار و چالش‌های حقوقی قرارداد اختیار معامله
مصطفی کشتکاری / حمیدرضا علومی یزدی
- ۱۴۹ • جرم انگاری در نظام کیفری جمهوری اسلامی ایران
علی نجفی توانا / فهیم مصطفیزاده

فهرست مطالب

عنوان	صفحه
■ مفهوم و ماهیت اطمینان در علم اصول	۷
علیرضا امینی / محمدرضا داداشی نیاکی	
■ قصاص کلامی	۳۵
احمد باقری / مجتبی صادقی	
■ حريم گویش	۵۷
مصطفی جباری	
■ تفسیر نظریه عدالت معاوضی در قلمرو قراردادها	۶۸
سید پدرام خندانی / محمدخاکباز	
■ گستره اختیارات حاکم اسلامی در جایگاه ولی‌دم	۸۵
مریم صفائی / عباسعلی سلطانی / حسین ناصری مقدم	
■ نظر صاحب حدائق در وجود محتمل در جمع اخبار علاجیه	۱۰۳
سید علی حسینی طباطبائی / عبدالکریم عبداللهی نژاد / سید محمدتقی قبولی در افshan	
■ ساختار و چالش‌های حقوقی قرارداد اختیار معامله	۱۲۳
مصطفی کشتکاری / حمیدرضا علومی یزدی	
■ جرم‌انگاری در نظام کیفری جمهوری اسلامی ایران	۱۴۹
علی نجفی توana / فهیم مصطفی‌زاده	

گستره اختیارات حاکم اسلامی در جایگاه ولی‌دم

مریم صفائی* / عباسعلی سلطانی** / حسین ناصری مقدم***

چکیده

با توجه به لزوم جلوگیری از هدر رفتن خون انسان، خداوند به طور قهری حاکم را ولی کسی قرار می‌دهد که ولی ندارد. اما آیا تمام اختیاراتی که برای اولیای دم وجود دارد، برای حاکم نیز ثابت است؟ و اونیز در جایگاه ولی‌دم می‌تواند آنها را اعمال کند و از قصاص به دیه و یا بدون آن رضایت دهد یا خیر؟ در این مسئله دو دیدگاه مشهور و غیر مشهور وجود دارد؛ مطابق دیدگاه مشهور، حاکم همچون دیگر اولیای دم با استناد به دو روایت ابی ولاد می‌تواند در مقابل اخذ دیه، از قصاص گذشت کند، لیکن حق عفو بلاعوض را ندارد. اما دیدگاه دوم، قائل به جواز عفو بلاعوض نیز می‌باشد. این مقاله علاوه بر بیان دو دیدگاه فوق، به بیان نظر اهل سنت - که مطابق دیدگاه مشهور است - و دیدگاه قانون - گذار نیز می‌پردازد و سپس با تأمل در دیدگاه مشهور و با توجه به روایتی که امام را عاقله شخص بلاورث تلقی می‌کند و همچنین نتیجه انضمام روایاتی که از یک سودیه بلاورث را جزء انفال دانسته و از طرف دیگر انفال را حق امام می‌داند، دیدگاه غیر مشهور را تقویت می‌کند.

کلیدواژه‌های کلیدی: امام، حاکم، ولی‌دم، قصاص، دیه، عفو بلاعوض

* دانشجوی دکترای فقه و حقوق اسلامی دانشگاه فردوسی مشهد، نویسنده مسئول safae.maryam@yahoo.com

** استادیار فقه و حقوق اسلامی دانشگاه فردوسی مشهد

*** دانشیار فقه و حقوق اسلامی دانشگاه فردوسی مشهد

تاریخ وصول: ۹۰/۱۲/۲۲ - پذیرش نهایی: ۹۲/۳/۱

طرح مسأله

از دیدگاه قرآن کریم ولایت و حاکمیت مطلق از آن خداوند متعال است. «...و هیچ کس جز او ولی انسان‌ها نیست و کسی را در حکم خود شریک نمی‌گیرد.»^۱ (کهف/۲۶). اما خداوند بر طبق مشیت خود، این ولایت و حاکمیت را بر اساس لیاقت‌هایی که در برخی بندگان وجود دارد به آنان می‌سپارد. «ای داود! ما تو را در زمین جانشین کردیم پس بین مردم به حق داوری کن.»^۲ (ص/۲۶). در دین اسلام نیز این حاکمیت به پیامبر اکرم(ص) تفویض گردیده و از طریق آیاتی همچون «پیامبر به مؤمنان از خود آنها سزاوارتر است...»^۳ (احزاب/۶). «ای اهل ایمان، خدا و رسول و فرمانداران از طرف خدا و رسول را اطاعت کنید»^۴ به مردم اعلام شده است. پیامبر نیز به اعتقاد شیعه بر اساس ادله‌ای همچون نص متواتر غدیر، این ولایت الهی را به حضرت علی(ع) اعلام کرده است. سپس این ولایت از امیرالمؤمنین علی(ع) به یازده نفر از فرزندان ایشان منتقل شده و امروزه از آن امام دوازدهم (عج) است، اما چون از نظرها غایب است بر اساس ادله‌ای که - نیازی به ذکر آن نیست - پس از غیبت کبری، فقیه جامع الشرائط^۵ که دارای سه عنصر فقاہت، تقوی و کفایت است به نیابت از امام (ع) که مأذون به اذن عام است عهددار ولایت و حکومت بر مسلمین می‌باشد.^۶ «بنگرید به کسی از شما که حدیث ما را نقل می‌کند ... من او را قاضی قرار دادم پس در خصومت به وی رجوع کنید»^۷ (من لا يحضره الفقيه/۳/۲).

در اصل پنجم قانون اساسی آمده است: «در زمان غیبت حضرت ولی‌عصر(عج) در جمهوری اسلامی ایران ولایت امر و امامت امت بر عهده فقیه عادل و با تقوی، آگاه به

۱- «...ما لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مَنْ وَلِيٌّ وَ لَا يُشَرِّكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا.» (کهف/۲۶).

۲- «يَا دَاوُودَ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ...» (ص/۲۶).

۳- «...الَّذِي أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ...» (احزاب/۶).

۴- «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اطْبِعُوا اللَّهَ وَ اطْبِعُوا الرَّسُولَ وَ اولَى الامر منكم...» (نساء/۵۹).

۵- مطابق اصل یکصد و نهم قانون اساسی شرایط و صفات رهبر عبارتند از: ۱- صلاحیت علمی لازم برای افتاء در ابواب مختلف فقهه. ۲- عدالت و تقوی لازم برای رهبری است. ۳- بینش سیاسی و اجتماعی، تدبیر، شجاعت، مدیریت، قدرت کافی برای رهبری. در صورت تعدد واجدین شرایط فوق، شخصی که دارای بینش فقهی و سیاسی قوی‌تر باشد مقدم است.

۶- «لَانَ الْفَقِيهَ مَنْصُوبٌ مِنْ قَبْلِهِمْ (عَلَيْهِمُ السَّلَامُ) فِي جَمِيعِ الْأَمْرِ الشَّرِعِيِّهِ» (رسائل/۱۵۳/۱).

۷- «انظروا إلی من كأن منكم قد روی حديثنا... فاني قد جعلته عليكم قاضيا فتحاكموا اليه».

زمان، شجاع، مدیر و مدبر است که طبق اصل یکصد و هفتم عهده‌دار آن می‌گردد». چنین فردی که مطابق اصل یکصد و هفتم از طریق مجلس خبرگان انتخاب می‌شود ولایت امر و همه مسئولیت‌های ناشی از آن را بر عهده دارد. ایشان نیز به دلیل گستردن قلمرو مسئولیت‌ها، برخی را به مناسبت به افراد واجد شرایط واگذار می‌نماید.

یکی از این مسئولیت‌ها که در حیطه وظایف قضائی حاکم است، مسئولیت وی در قبال مقتول فاقد ولی‌دم بر اساس «من لا ولی له فالحاکم ولیه» (الملعنه الدمشقیه/۲۶۷) می‌باشد. اما بحث از ولی‌دم، زمانی مطرح می‌شود که قتلی صورت گرفته باشد. قتل نفس ادامه حیات آدمی که حق طبیعی هر فردی است را قطع می‌کند و ضربه غیر قابل جبرانی بر بازماندگان وی وارد می‌سازد و بعلوه حیات و آرامش جامعه را به خطر می‌اندازد؛ به همین دلیل است که خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «... هر کسی که نفس محترمه‌ای یا بی‌آن که فساد و فتنه‌ای در روی زمین کند، به قتل رساند مثل آن باشد که همه مردم را کشته است ...»^۱ (مائده/۳۲). جرم قتل نفس به اندازه‌ای سنگین است که خداوند، قتل یک انسان را به منزله قتل همه انسانها قرار داده است و به همین دلیل برای اولیای وی حقی قائل شده تا آن گونه که بخواهند با قاتل به قصاص یا مصالحه به دیه رفتار کنند «... و کسی که مظلوم کشته شود برای ولی او سلطه (بر قاتل) قرار دادیم ...»^۲ (اسراء/۳۳). هر چند مطابق نظر مشهور فقهای امامیه،^۳ حکم اولیه قتل عمد، قصاص است و خداوند با نزول آیاتی همچون «... ای اهل ایمان درباره کشتگان برای شما(حکم) قصاص (چنین) معین گشته است مرد آزاد در مقابل مرد آزاد ...»^۴ (بقره/۱۷۸)، به ثبوت قصاص حکم نموده است؛ اما به

۱- «... من قتل نفسا بغیر نفس او فساد فى الارض فكانما قتل الناس جميعا...» (مائده/۳۲)

۲- «... و من قتل مظلوما فقد جعلنا لوليه سلطانا ...» (اسراء/۳۳).

۳- مختلف الشیعه/۵/۲۷۴. بر خلاف نظر مشهور که حکم اولیه قتل عمد را قصاص می‌دانند، ابن جنید بر این باور است که ولی‌دم بین قصاص و اخذ دیه یا عفو بلا عوض مخیر است (به نقل از مختلف الشیعه/۹/۲۷۴). مطابق قول مشهور، دیه به مصالحه ثابت می‌شود بنابراین بر طبق این نظر اگر قاتل به دیه رضایت ندهد و جان خود را تسليم ولی‌دم نماید اولیای دم بدون رضایت قاتل نمی‌توانند به اخذ دیه اقدام کنند در حالی که مطابق قول ابن جنید چنانچه ولی‌دم خواهان دیه باشد قاتل به پرداخت دیه الزام می‌شود. حنفی از اهل سنت (المبسوط/۲۶/۰۴) و مالکی (المدونه الكبری/۶/۴۲۶) مطابق قول مشهور امامیه عمل کرده‌اند اما شافعی در این خصوص دو قول دارد: قول اول همانند دیدگاه مشهور است اما در قول دوم می‌گویند: ولی‌دم بین قصاص و اخذ دیه مخیر است (المجموع/۱۸/۴۷۴).

۴- «... يا ايها الذين امنوا كتب عليكم القصاص في القتلى الحر بالحر...» (بقره/۱۷۸).

ذنب این حکم، آنجا که می‌فرماید: «... و هر کسی که از جانب برادر(دینی) اش (یعنی صاحب خون) چیزی (از حق قصاص) به او گذشت شود باید از راه پسندیده پیروی کند و در کمال رضا و خشنودی دیه را به ولی مقتول ادا کند ...»^۱ (همان)، مصالحه به دیه را نیز جایز دانسته است تا جائی که به گذشت از قصاص تشویق می‌کند و آن را کفاره گناهان قرار می‌دهد: «... و هر گاه کسی از آن (قصاص) در گذرد (و به دیه راضی شود)، پس آن، کفاره (گناهان) او خواهد بود...»^۲ (مائده/۴۵). اما حق قصاص یا مصالحه به دیه به افرادی داده شده که در اصطلاح فقه جزا، اولیای دم نام دارند و آنها کسانی هستند که در هنگام فوت شخص، تمامی اموال و حقوق قابل انتقال او را به ارث می‌برند، بنابراین اولیای دم، همان وارثانند به جز زوج و زوجه که از خویشان سببی تلقی می‌شوند و ارث می‌برند اما حق قصاص ندارند. و در فرضی که مقتول، فاقد خویشان نسبی در تمامی طبقات باشد با توجه به اهمیت موضوع که ناشی از کرامت انسانی است و این که بر طبق روایات متعدد، خون آدمی هدر نمی‌رود (الاصول من الكافی/۷/۳۶۴) شارع را بر آن داشته تا این حق را به امام یا حاکمی که زمام امور مسلمین را به منظور اجرای احکام الهی و دستیابی جامعه اسلامی به عدالت به دست دارد اعطای کند. فقیهان نیز با تعبیراتی همچون «من لا ولی له فلامام (ع) ولی دمه» (شرائع الاسلام/۴/۱۰۴۵)، «الامام ولی من لا اقارب له» (تحریر الاحکام/۲/۲۷۷) و «من لا ولی له فالحاكم ولیه» (اللمعه الدمشقیه/۲۶۷)، به ثبوت ولایت امام یا حاکم نسبت به مقتول فاقد ولی، تصریح نموده‌اند؛ البته برخی فقیهان به جای کلمه «امام» یا «حاکم» از اصطلاح «سلطان» برای بیان این معنا استفاده کرده اند (المقنعه/۳/۷۴۳؛ الكافی فی الفقه/۹/۳۸۹؛ مسالک الافهام/۷/۱۴۶). در کتب روایی اهل سنت نیز روایتی با عبارت «السلطان ولی من لا ولی له» (سنن ابی داود/۱/۴۶۳؛ سنن ترمذی/۲/۲۸۱)، دیده می‌شود. در هر حال، مراد از همه این عبارات آن است که زمامدار امور مسلمین، ولی دم کسی است که ولی ندارد.

این پژوهش با هدف تبیین حدود اختیارات حاکم، به این سؤال پاسخ می‌دهد که آیا امام یا حاکمی که در جایگاه ولی دم قرار می‌گیرد، می‌تواند از قصاص به دیه مصالحه نماید و یا به طور کلی از دیه گذشت کند یا خیر؟ و در پاسخ به این پرسش با بکارگیری روش تحلیلی و استفاده از اسناد موجود، ابتدا دیدگاه مشهور را مبنی بر جواز مصالحه به دیه و عدم جواز عفو بلا عوض بیان کرده و دلیل آن را مطرح می‌نماید و سپس به بیان دیدگاه غیر

۱- «... فَمَنْ عَفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَاءَ فَاتِّبَاعُ الْمَعْرُوفِ وَإِذَا أَلِيمَ بِهِ بِالْحَسَنِ...» (بقره/۱۷۸).

۲- «... فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَارَهُ لَهُ...» (مائده/۴۵).

حیثیتۀ اختیارات حاکم اسلامی در جایگاه ولی‌دم، مشهور مبنی بر جواز صلح به دیه و عفو بلا عوض پرداخته و به ذکر ادله آن می‌پردازد و در ضمن بیان دو دیدگاه موجود، به نظر اهل سنت که مطابق قول مشهور است نیز اشاره می‌نماید و در پایان بیان اقوال، به ذکر دیدگاه قانون‌گذار می‌پردازد و در نهایت با بررسی دیدگاه‌ها با ذکر ادله‌ای، دیدگاه غیر مشهور را تقویت می‌کند.

جواز یا عدم جواز صلح به دیه یا عفو بلا عوض از سوی حاکم
 همان طور که ذکر شد در خصوص مسئله مورد نظر، فقهیان امامیه دو دیدگاه مشهور و غیر مشهور دارند:

۱- **دیدگاه امامیه**

الف. دیدگاه مشهور: جواز صلح به دیه و عدم جواز عفو بلا عوض مشهور فقهیان بر این باورند که امام یا حاکمی که در جایگاه ولی‌دم قرار می‌گیرد می‌تواند در مقابل دیه، از قصاص عفو نماید، لیکن این گروه نیز خود بر دو دسته تقسیم می‌شوند: دسته‌ی اول با ذکر عبارت «فإن شاء قتل و إن شاء أخذ ديه» و مانند آن به تخییر امام بین قصاص و اخذ دیه حکم می‌کنند (المقنع/۵۳۶؛ المقنعه/۷۴۳؛ الكافی فی الفقه/۳۸۹؛ النهایه/۶۷۲؛ المهدب/۱۶۲/۲؛ غنیه النزوع/۴۰۷؛ تبصرة المتعلمين/۲۲۷؛ مسائل الافهام/۴۱/۳؛ مجمع الفائدہ و البرهان/۴۷۲/۱۴؛ کشف اللثام/۳۶۲/۹؛ جواهر الكلام/۴۳/۳۹؛ مبانی تکمله المنهاج/۱۳۲/۲؛ فقه الصادق/۳۴۷/۲۶)، و دسته‌ی دوم نیز دیگر با افزودن قید «مع التراضی» به حق امام یا حاکم به مصالحه به دیه تصریح دارند (شرائع - الاسلام/۱۶/۴؛ المختصر النافع/۲۵۷؛ تحریر الاحکام/۲۷۷/۲؛ المهدب البارع/۳۵۵/۴؛ مستند الشیعه/۵۲/۱۹).

لازم به ذکر است که اگر مراد گروه اول، به جهت عدم ذکر قید «مع التراضی» آن باشد که رضایت قاتل در تبدیل قصاص به دیه شرط نیست و قصاص یا دیه به نظر حاکم بستگی دارد در این صورت با اختیار دیه توسط حاکم، قاتل به پرداخت دیه ملزم می‌شود و در صورت امتناع، حاکم می‌تواند به استناد «الحاکم ولی الممتنع» (مسائل الافهام/۴۳/۴) یا «السلطان ولی الممتنع» (كتاب المکاسب/۲۱۶/۶)، وی را به پرداخت دیه الزام نماید. در غیر این صورت همانند نظر گروه دوم، حکم اولیه قتل عمد، قصاص است و با مصالحه که رضایت ولی‌دم و قاتل در آن شرط است به دیه تبدیل می‌شود و در صورت استنکاف قاتل از پرداخت دیه، هیچ مرجعی نمی‌تواند وی را به پرداخت دیه الزام نماید. اما ظاهراً گروه اول نیز

همانند گروه دوم، رضایت قاتل در تبدیل قصاص به دیه نیز شرط می‌دانند، چون آنها در مبحث لزوم رضایت ولی‌دم در تبدیل قصاص به دیه، شرط رضایت قاتل نیز افزوده‌اند. در هر حال مطابق این دیدگاه، حاکم می‌تواند در مقابل دیه از قصاص عفو نماید اما حق گذشت بلاعوض را ندارد، چون به تعبیر این گروه، «هو حق لجميع المسلمين» (النهاية/٦٧١؛ المذهب/٢٤٢).

ب. دیدگاه غیر مشهور: جواز صلح به دیه و عفو بلاعوض

در مقابل قول مشهور، نظر ابن ادریس قرار دارد که ایشان بر این باور است که امام چون ولی‌دم مقتول فاقد ولی است همانند دیگر اولیای دم علاوه بر این که حق مصالحه به دیه را دارد حق عفو بلاعوض را نیز دارد. وی بعد از نقل کلام شیخ طوسی در «النهاية» مبنی بر عدم جواز عفو از سوی حاکم، می‌گوید: این قول صحیح نیست چون امام ولی مقتول مذکور (فاقد ولی) است ایشان اگر بخواهد می‌تواند قاتل را به قتل رساند و اگر بخواهد می‌تواند عفو بلاعوض کند و در صورتی که امام و قاتل به دیه رضایت دهنند دیهی مزبور، حق امام است نه بیت‌المال مسلمین، چون نزد ما (امامیه) دیه به کسی می‌رسد که مال و ترکه را به ارث می‌برد غیر از کلاله مادری، چون کلاله مادری دیه و قصاص را به ارث نمی‌برند و بنابراین با قتل شخص بلا وارث دیه از آن امام مسلمین است، چون جنایت چنین مقتولی بر امام است زیرا که امام در حکم عاقله‌ی وی به حساب می‌آید (السرائر/٣٣٦/٣). شهید اول نیز عدم جواز عفو را با «قیل» و فعل مجھول بیان کرده است (اللمعه الدمشقیه/٢٦٧) و چون بیان کلام متضمن حکم، با قول «قیل» دلالت بر ضعیف بودن عقیده مزبور از نظر متكلّم دارد به همین دلیل، شهید ثانی به دنبال بیان شهید اول می‌گوید: «چون مصنف عدم جواز عفو را با «قیل» بیان کرده ظاهراً به جواز عفو بلاعوض تمایل دارد» (الروضه البهیه/٢٨٨/١٠).

ادله دیدگاه مشهور و غیر مشهور

الف: دلیل دیدگاه مشهور: مهمترین دلیلی که مستند قول مشهور مبنی بر جواز اخذ دیه و عدم جواز عفو بلاعوض، قرار گرفته است دو روایت زیر است:

روایت نخست: روایت ابی ولاد. وی می‌گوید: «امام صادق(ع) در مورد مردی که کشته شده و هیچ ولی غیر از امام ندارد فرمودند: امام نمی‌تواند قاتل را بدون عوض عفو کند، بر امام است که یا قاتل را به قتل رساند و یا به اخذ دیه اقدام نماید و آن را در بیت‌المال

مسلمین قرار دهد، چون جنایت چنین مقتولی (فائد ولی) بر امام است، پس دیه‌ی وی نیز برای امام مسلمین خواهد بود^۱ (من لا يحضره الفقيه/۴/۱۰۷؛ وسائل الشیعه/۹۴/۱۹). روایت دوم: روایت دیگر ابی ولاد وی می‌گوید: «از امام صادق (علیه السلام) در مورد مرد مسلمانی که مسلمان دیگر را به طور عمدی به قتل رسانده پرسیدم که مقتول، اولیای مسلمان ندارد اما دارای خویشاوندانی از اهل ذمه است، در پاسخ فرمودند: بر امام است که اسلام را بر خویشان مقتول عرضه کند؛ هر کسی که اسلام را اختیار کرد او ولی‌دم مقتول خواهد بود آنگاه قاتل به وی داده می‌شود تا اگر بخواهد او را به قتل رساند و اگر بخواهد عفو کند و یا به اخذ دیه اقدام نماید و در صورتی که هیچ کدام، اسلام را اختیار نکردد، امام ولی‌دم مقتول خواهد بود و او می‌تواند قصاص کند یا دیه بگیرد آن گاه آن را در بیت‌المال مسلمین قرار دهد، چون جنایت چنین مقتولی بر امام است پس دیه وی نیز برای امام مسلمین خواهد بود {ابی ولاد می‌گوید:} در مورد عفو بلاعوض پرسیدم فرمود: این، حق تمامی مسلمین است و بر امام است که یا قاتل را به قتل رساند یا دیه بگیرد و حق عفو ندارد.^۲ (وسائل الشیعه/۹۳/۱۹). ابن بابویه نیز این روایت را در کتاب «علل الشرائع» نقل کرده، اما عدم جواز عفو را در ذیل آن نیاورده است. (علل الشرائع/۵۸۱/۲).

مطابق صریح این دو روایت، امام، ولی‌دم مقتول فاقد خویشان نسبی است اما همچون دیگر اولیای دم حق عفو بلاعوض را ندارد بلکه می‌تواند در برابر دیه، از قصاص گذشت نماید به جهت این که دیه‌ی وی حق جمیع مسلمین است و امام نمی‌تواند حق آنها را ساقط کند، چون مقتول مزبور، اگر مرتکب جنایت خطای مخصوص می‌شد در مواردی، امام

۱- قال ابو عبدالله (علیه السلام)، فی رجل يقتل و ليس له ولی الا الامام: انه ليس للامام ان يغفو، له ان يقتل او يأخذ الديه فيجعلها في بيت مال المسلمين، لأن جنایة المقتول كانت على الامام و كذلك تكون ديته لامام المسلمين (من لا يحضره الفقيه/۴/۱۰۷؛ وسائل الشیعه/۹۴/۱۹).

۲- عن ابی ولاد الحناظ قال: (سالت) اباعبدالله (علیه السلام) عن رجل مسلم قتل رجال مسلمـاً {عمداً} فلم يكن للمقتول اولیاء من المسلمين الا اولیاء من اهل الذمه من قرباته فقال: على الامام ان يعرض على قرباته من اهل بيته {دينه} الاسلام، فمن اسلم منهم فهو وليه يدفع القاتل اليه فان شاء قتل و ان شاء عفا و ان شاء اخذ الديه فان لم يسلم احد كان الامام ولي امره فان شاء قتل و ان شاء اخذ الديه فجعلها في بيت مال المسلمين لأن جنایة المقتول كانت على الامام فكذلك تكون ديته لامام المسلمين، قلت فان عفا عنه الامام، فقال انما هو حق لجمیع المسلمين و انما على الامام ان يقتل او يأخذ الديه و ليس له ان يغفو (وسائل الشیعه/۹۳/۱۹).

باید دیه جنایت او را از بیتالمال پرداخت می‌کرد^۱ حال نیز که چنین شخصی کشته شده، دیه وی نیز حق همه مسلمین است پس باید وارد خزانه مسلمین یعنی بیتالمال گردد و امام حق گذشت از آن را ندارد. همچنان که اشاره گردید عده زیادی از فقیهان طبق این روایات حکم کرده‌اند. شهید ثانی می‌گوید: «این قول بین اصحاب مشهور و نزدیک به اجماع است» (مسالک الافهام/۱۵/۴۶۸؛ الروضه البهیه/۱۰/۲۸۸).

مطابق این روایات که مستند حکم فقیهان قرار گرفته، علت این که امام یا حاکم حق عفو بلا عوض را ندارد آن است که دیه مقتول مزبور، حق امام نیست بلکه حق تمامی مسلمین است از آن جهت که جنایات چنین مقتولی بر عهده امام نمی‌باشد و از اموال امام پرداخت نمی‌گردد بلکه از اموال جمیع مسلمین که همان بیتالمال است داده می‌شود.

بـ. ادله دیدگاه غیر مشهور: دو دلیل زیر می‌تواند مستند قول غیر مشهور مبنی بر

جوزاً صلح به دیه و عفو بلا عوض قرار گیرد:

دلیل اول: در روایتی از پیامبر آمده است: «من وارث کسی هستم که وارث ندارد و عاقله او به حساب می‌آیم و از او ارث می‌برم»^۲ (سنن ابن ماجه/۲/۸۷۹). این سخن هیچ دلالتی بر این که جمیع مسلمین در عاقله بودن چنین شخصی شرارت دارند نمی‌کند بلکه به صراحة، امام را عاقله و وارث شخص بلاوارث معرفی می‌کند از طرفی عاقله تلقی شدن شخص، به این معناست که حقی که اولاً و بالذات به مقتول تعلق دارد در صورت وجود خویشان نسبی به آنان منتقل می‌شود و آنها در اعمال این حق آزادند و هر گونه که بخواهند می‌توانند با قاتل به قصاص و یا اخذ دیه و یا گذشت از هر دو، رفتار نمایند. حال که این حق در صورت فقدان خویشان نسبی به کسی منتقل می‌شود که نسبت به صاحب اصلی حق، شایسته‌تر بوده^۳ و به مواضع عفو آگاهتر است، چگونه اختیارات ایشان در اعمال این حق

۱- «من قتل خطأ و لم تكن له عاقله تؤدي عنه الديه، ادعاها هو من ماله، فان لم يكن مال ولا حيله فيه ادعاها عنه السلطان من بيتالمال» (المقنيه/۷۴۳؛ الكافي في الفقه/۳۹۵؛ المراسيم العلوية/۲۴۲؛ النهايه/۷۳۷؛ المذهب/۴۵۸/۲؛ غنيه التزوع/۴۱۳؛ قواعدالاحكام، ۲۱۲/۳؛ رياض المسائل/۱۸۱/۱۴؛ جواهر الكلام/۲۶/۴۳). مطابق این حکم در صورت فقدان عاقله و عدم تمکن مالی قاتل، بیتالمال مسئولیت پرداخت دیه را دارد. اما برخی دیگر در فرض فقدان عاقله به طور کلی حتی در صورت تمکن مالی قاتل نیز بیتالمال را در مقابل دیه مسئول می‌دانند (المبسوط في فقه الإمامية/۷/۱۷۴؛ السرائر/۳/۳۳۵؛ تحریر الوسیله/۲/۶۰).

۲- «انا وارث من لا وارث له اعقل عنه و ارثه» (سنن ابن ماجه/۸۷۹/۲).

۳- «النبي أولى بالمؤمنين من انفسهم» (احزاب/۶).

محددتر شده و مجاز به عفو مطلق نمی‌باشد طبق این استدلال، حتی اگر دیه حق مسلمین باشد نه امام، باز هم ایشان می‌توانند در صورت صلاح دید حتی بدون اخذ دیه از قاتل عفو نماید، چون ایشان به جواز عفو اولی تر می‌باشند. شهید ثانی بعد از نقل این اولویت، آن را اجتهاد در مقابل نص قلمداد می‌کند (الروضه البهیه/۱۰؛ مسالک الافہام/۱۵/۴۶۹).

صاحب جواهر نیز دیدگاه این ادريس را اجتهاد در مقابل نص مورد عمل اصحاب می‌داند (جواهر الكلام، ۳۹/۴۳).

دلیل دوم: دلیل دیگری که می‌تواند مستند قول غیر مشهور قرار گیرد نتیجه دو دسته روایاتی است که دسته اول، ماترک شخص بلا وارث را جزء انفال دانسته^۱ (الاستبصار/۴/۱۹۶) و دسته دیگر، انفال را حق رسول خدا و پس از ایشان حق امام می‌داند.^۲

(وسائل الشیعه/۶/۳۷۴ و ۹/۹۳۵). نتیجه انضمام روایات یاد شده می‌تواند دلیلی باشد بر قول غیر مشهور، مبنی بر این که دیه حق امام است و ایشان حق تصمیم‌گیری در مورد آن را دارد و در صورت صلاح دید می‌تواند آن را ساقط کند با این توضیح که دیه، جزء ماترک است و ماترک شخص بلا وارث نیز، مطابق روایت ذکر شده حق امام است پس امام حق تصمیم-گیری در مورد آن را دارد. فقیهان نیز بر طبق روایات یاد شده عمل کرده و میراث بلاوارث را جزء انفال به حساب آورده و انفال را نیز حق امام دانسته‌اند (النهایه/۱۹۹؛ السرائر/۱/۴۹۸؛ المختصر النافع/۶۴؛ تحریر الاحکام/۱/۴۴۳؛ الدروس الشرعیه/۱/۲۶۳؛ الروضه البهیه/۲/۸۵).

۲- دیدگاه اهل سنت

اهل سنت نیز در خصوص مسئله مورد بحث، ضمن تصریح به ولایت امام یا سلطان نسبت به مقتول فاقد ولی، بر این باورند که امام یا سلطان یا حاکم می‌تواند از قصاص در مقابل دیه گذشت کند اما حق عفو بلاعوض را ندارد به این دلیل که دیه، حق تمامی

۱- من مات و ليس له وارث من قرابه و لا مولى عتاقه ضمن جریته فماله من الانفال (الاستبصار/۴/۱۹۶).

به اموالی همچون زمین‌هایی که بدون چنگ فتح شده‌اند، قلعه‌ای کوهها، کوهپایه‌ها و میراث بلاوارث انفال می‌گویند (الروضه البهیه/۲/۸۴).

۲- امام صادق (ع) می‌فرماید «... و اما الفيء والإنفال وهو خالص لرسول الله (ص) » (وسائل الشیعه/۶/۳۷۴) و در روایتی دیگر از ایشان آمده است: «تحن قوم فرض طاعتنا، ولنا الإنفال ولنا صفو المال» (همان/۹/۵۳۵).

مسلمین است و احتمام نمی‌تواند حق همه مسلمین را از بین ببرد و آن را ساقط نماید (بدائع الصنایع/۷: کشف النقاش/۱۳/۵، المبسوط/۱۰/۲۱۹؛ المجموع/۱۸/۳۷۴).

۳- دیدگاه قانونگذار ایران

در ماده ۲۶۶ قانون مجازات آمده است: «اگر مجني عليه ولی نداشته باشد و يا به او دسترسی نباشد ولی دم او، ولی امر مسلمین است و رئيس قوه قضائيه با استيذان از ولی امر و تفویض اختيار به دادستان‌های مربوطه نسبت به تعقیب مجرم و تقاضای قصاص یا دیه حسب مورد اقدام می‌نماید».

همچنان که در مطالب گذشته اشاره شد به دلیل گستردگی قلمرو مسئولیت ولی امر، ایشان می‌تواند به مناسبت، مسئولیت‌های خود را به افراد شایسته تفویض کند مسئله مورد نظر نیز، چون جزء مسئولیت‌های قضائی ایشان است آن را به رئيس قوه قضائيه واگذار نموده، ایشان نیز می‌تواند آن را به دادستان‌های مربوطه تفویض کند. ماده فوق ضمن بیان این مطلب، دستور به تقاضای قصاص یا اخذ دیه حسب مورد داده است؛ به عبارت دیگر مراد آن است که اگر مورد از مصاديق قتل عمد مستوجب قصاص تلقی شود باید همان را تقاضا کرد و اگر از مصاديق غیر عمد و مستوجب دیه باشد باید نسبت به اخذ دیه اقدام نمود اما در خصوص جواز مصالحه به دیه و یا عفو بلا عوض ساكت است.

بحث و بررسی دیدگاه‌های مشهور و غیر مشهور

در خصوص مسئله مورد بحث، هر دو گروه بر این عقیده‌اند که امام حق گذشت از قصاص و تبدیل آن به دیه را دارد، چون در عبارات برخی فقهیان به صراحة به این مطلب مبنی بر این که در قتل عمد، امام حق مصالحه به دیه را دارد اشاره شده است (النهایه/۳۹؛ المهدب/۲۲۷؛ المختصر النافع/۲۵۱؛ تبصره المتعلمين/۲۲۷؛ المهدب البارع/۴۳۵؛ کشف اللثام/۱۱؛ جواهر الكلام/۳۳۵؛ ۴۴۶). اما اختلاف این دو گروه در عفو از دیه است که طبق دیدگاه مشهور، امام حق گذشت از دیه را ندارد اما مطابق نظر غیر مشهور، امام می‌تواند از دیه نیز عفو نماید.

بيان قول حق، در گرو پاسخ به این سؤال است که آیا دیه، حق جمیع مسلمین است و وارد بیت‌المال مسلمین می‌گردد یا حق امام بوده و از مصاديق بیت‌المال امام تلقی می‌شود؟ نظر اول بر اساس دو روایت ذکر شده از ابی ولاد، آن را حق جمیع مسلمین و در نتیجه غیر

قابل عفو از جانب امام می‌داند اما دیدگاه دوم، چون ماترک شخص بلا وارث از جمله دیه را، حق امام دانسته است، بنابراین وی را در عفو از آن مجاز می‌داند اما با بررسی دیدگاه فقیهان از جمله پیروان نظر مشهور - در خصوص این که دیه جزء ماترک است و اموال بلا وارث، جزء انفال بوده و انفال نیز حق امام است و همچنان که خواهیم گفت با حق جمیع مسلمین از جمله اراضی مفتوحه العنوه^۱ که حق همه مسلمانان است و اختیارات امام در مورد آن محدود است تفاوت دارد به نظر می‌رسد دیدگاه غیر مشهور مبنی بر جواز عفو امام از دیهی بلا وارث قوی‌تر است.

- تقویت دیدگاه غیر مشهور: در تقویت این نظریه، می‌توان گفت اولاً - روایات ابی ولاد که مورد استناد مشهور قرار گرفته برخلاف روایاتی است که میراث بلا وارث را حق امام می‌داند، چون روایات اخیر که به برخی از آن، در ادلله نظر غیر مشهور بیان گردید اشاره- ای به این که دیه حق جمیع مسلمین بوده، نشده است بلکه روایات مذبور حکایت از آن دارد که دیه مقتول فاقد ولی، حق امام است.^۲ و چون تمامی فقیهان بر اساس روایات اخیر حکم کرده و دیه را حق امام دانسته‌اند و از سوی دیگر عده‌ای از فقیهان، روایات معارض با روایات دال بر اختصاص دیه به جمیع مسلمین را حمل بر تقيیه نموده‌اند، روایات معارض با روایات مورد استناد مشهور ترجیح دارد. (وسائل الشیعه / ۱۷: بلغه الفقیهه / ۴/ ۲۱۲؛ ۵۵۰: ۲۰۷؛ النهایه / ۱۵۴: المهدب / ۶۸۱؛ الدروس الشرعیه / ۲/ ۳۷۷؛ ارشاد الازهان / ۲/ ۱۲۶، المختصر النافع / ۲۵۷).

برای روشن شدن این مطلب به برخی از عبارات فقیهان اشاره می‌گردد:

۱. شیخ طوسی بعد از بیان این که مال بلاوارث به بیت‌المال اختصاص دارد می‌گوید: «هر جائی که مالی برای بیت‌المال باشد نزد فقیهان و نزد ما برای امام است، اگر امام عادل یافت گردد به ایشان تحويل داده می‌شود در غیر این صورت باید همانند دیگر اموال امام برای ایشان نگهداری شود ... و اگر مال مذبور در مصالح مسلمین هزینه شود دلیلی بر برائت ذمه وجود ندارد» (الخلاف / ۴/ ۲۲).

۲. میراث کسی که وارث ندارد به بیت‌المال منتقل نمی‌شود بلکه به امام اختصاص دارد (همان / ۴/ ۲۲).

۱- به زمین‌هایی که مسلمین با جنگ و غلبه بر کفار، آن را فتح کرده‌اند اراضی مفتوحه العنوه می‌گویند.

۲- البته امام، اموال مذبور را در راه جمیع مسلمین هزینه می‌کند اما حق تصمیم‌گیری در مورد آن را دارد

۳. میراث کسی که وارث ندارد برای بیتالمال است و مختص امام است
(همان/۲۰۹/۵).

۴. میراث کسی که وارث ندارد برای امام است هرگونه که بخواهد می‌تواند آن را هزینه کند (شرائع الإسلام/۸۵۳/۴).

۵. مشهور آن است که میراث کسی که وارث ندارد مخصوص امام است (مختلف الشیعه/۹۸/۹). حتی در عبارات علامه حلی، تعبیر بیتالمال امام نیز دیده می‌شود (المختصر النافع/۲۵۶).

تمامی این عبارات حکایت از آن دارد که میراث بلاوارث حق امام است و کسی بدون اذن امام حق تصرف در آن را ندارد در حالی که کلام فقیهان در راستای عمل به روایات ابی ولاد، بر اختصاص دیه به جمیع مسلمین دلالت دارد، در نتیجه تناقض آشکاری بین عبارات آنان دیده می‌شود. از این روی صاحب جواهر نیز در صدد توجیه تناقض بین سخنان فقیهان در باب ارث بلاوارث و مسئله مورد بحث، برآمده و می‌گوید: «یا باید روایات مورد استناد مشهور را که دیه را حق جمیع مسلمین می‌داند طرح کرد و یا تعبیر فقیهان از «بیتالمال امام» {در باب ارث بلاوارث} را به امامتی حمل کرد که در حقیقت به جمیع مسلمین بازگشت می‌کند (جواهر الكلام/۴۳/۳۹) بنابراین صاحب جواهر بر وجود تناقض بین سخنان فقیهان در باب ارث بلاوارث و کلام آنان در باب دیه بلاوارث صحه گذاشته و در صدد توجیه آن برآمده است و یک راه توجیه را، طرح روایات دال بر اختصاص دیهی مقتول فاقد ولی به جمیع مسلمان می‌داند و راه دیگر را، حمل کلمه «امام» در عبارت بیتالمال امام به امامتی می‌داند که به جمیع مسلمین بازگشت می‌نماید از این حیث که امام رئیس امت مسلمین است، بنابر توجیه اخیر، بیتالمال امام، همان بیتالمال مسلمین است و در تأیید این حمل می‌افزاید: به همین دلیل است که با فوت امام، مالی که از شخص بلاوارث به ایشان رسیده است به وراثی که ماترک ایشان را به ارث می‌برند نمی‌رسد بلکه به امام دیگر انتقال می‌یابد (همان).

به نظر می‌رسد صاحب جواهر با توجیه اخیر، در صدد تأیید روایات مورد استناد قول مشهور و در نتیجه توجیه نظر آنان است، اما ظاهراً چنین توجیهی نمی‌تواند دیدگاه مشهور را مبنی بر این که دیه حق جمیع مسلمین است و امام حق عفو آن را ندارد تقویت کند، چون اولاً— در برخی عبارات نقل شده‌ی فقیهان به صراحةً آمده است «دیه مختص امام است» (الخلاف/۲۳/۴) و در برخی بیانات، عبارت «هرگونه بخواهد می‌تواند آن را هزینه کند» (

شروع اسلام/۴) دیده می‌شود تاًیاً- انتقال مال بلاوارث به امام بعدی دلسل بر این نیست که مال مزبور، حق جمع مسلمین است به طوری که امام حقی در آن نداشته باشد، چون ابن ادریس نیز که خود قائل است به این که دیه، حق امام است و ایشان اختیار عفو آن را دارد بر این باور است که دیهی مزبور با فوت امام، به وراث ایشان که دیگر ماترک را به ارث می‌برند نمی‌رسد بلکه به امام بعد از ایشان منتقل می‌گردد (السرائر/۳)، چون بین اموال شخصی امام که با فوت ایشان به وراث وی منتقل می‌گردد با اموالی که به جهت منصب امامت، جزء بیت‌المال امام تلقی می‌شود تفاوت است اما در خصوص تفاوت بیت‌المال امام و بیت‌المال مسلمین باید گفت: تفاوت معنایی بین این دو لفظ وجود ندارد، چون فقهان هردو لفظ را با اراده یک معنا بکار برده‌اند؛ به عنوان نمونه ابن ادریس که در عبارات خود بیشتر، اصطلاح بیت‌المال امام را بکار می‌برد با این وجود کلمه بیت‌المال مسلمین نیز در نوشته‌های ایشان با همان معنا دیده می‌شود (همان/۳۶۶). همچنین محقق حلی که معمولاً در عبارات خود از اصطلاح بیت‌المال مسلمین استفاده می‌کند لفظ بیت‌المال امام نیز در عبارات ایشان مشاهده می‌گردد (المختصر النافع/۲۵۶). اما شاید بتوان تفاوت آن دو لفظ را این گونه بیان کرد که آن چه بر اساس منصب امامت به امام می‌رسد بیت‌المال امام است و ایشان هرگونه که صلاح بداند آن را مصرف می‌کند و کسی بدون اجازه ایشان نمی‌تواند در آن تصرف نماید همانند انفال، لیکن از اموالی همچون اراضی مفتوحه العنوه، که اختصاص به جمیع مسلمین دارد می‌توان با اصطلاح بیت‌المال مسلمین تعبیر کرد، چون اموال مزبور حق همه مسلمین است و امام فقط بر آن نظارت دارد و منافع آن را در جهت مصالح مسلمین هزینه می‌کند (الاقتصاد/۳۱۴؛ الخراجیات/۴۶؛ الروضه البهیه/۴۰۳/۲، مسالک الافهام/۵۶/۳). و بر طبق بیان علامه حلی، امام آن را در راه عموم مصرف می‌نماید و خود در آن حقی ندارد (تذکرہ الفقهاء/۹/۱۸۴). البته انفال نیز در راه مصالح مسلمین هزینه می‌شود اما اختیارات امام در مورد اموال مزبور نسبت به منافع حاصل از اراضی مفتوحه العنوه وسیع‌تر است، چون امام از انفال در هر راهی که صلاح بداند هزینه می‌کند حتی می‌تواند بخشی از آن را به شخص خاصی بینخشد اما در مورد اراضی مفتوحه العنوه صرفاً می‌تواند در راهی که مصالح عموم در آن است مثل راه سازی، مدرسه سازی و چیزهایی که برای عموم قابل استفاده است هزینه کند. برخی از اموال قسم اول با عنوان مالکیت امام یاد کرده‌اند و به اعتبار این که امام(ع) در رأس دولت اسلامی قرار دارد با اصطلاح مالکیت دولت اسلامی تعبیر نموده (اقتصادنا/۴۳۵؛ فقه الصادق/۱۰/۸) و از نوع دوم با عنوان مالکیت عمومی یاد کرده‌اند (اقتصادنا/۴۳۷ و ۴۳۸).

حال دیهی مقتول فاقد وزیر از موارد قسم دوم نیست تا امام جهت تصرف در آن در وسعت نبوده و در نتیجه حق گذشت از آن را نداشته باشد، بلکه از مصاديق قسم اول به حساب می‌آید، به همین دلیل امام در مورد آن اختیار کامل دارد و می‌تواند آن را اخذ کند یا از آن گذشت نماید.

شاهد دیگری که می‌تواند دیدگاه غیر مشهور را - مبنی بر این که دیه حق امام است و ایشان حق گذشت از آن را دارد - تقویت کند دو روایتی است که مضمون آن حکایت از این مطلب دارد که حضرت علی^(ع) میراث بلاوارث را به اهل بلد (همشهریان) متوفی تسليم کرد؛ در یکی از دو روایت مذبور از قول امام صادق^(ع) آمده است: مردی در حالی که وارثی نداشت در زمان حضرت علی^(ع) فوت کرد امیرالمؤمنین^(ع) میراث وی را به همشهریان او تسليم نمود (الاستبصار/۴/۱۹۶).^۱ شیخ طوسی دو روایت مذبور را مرسله و شاذ دانسته، و در نتیجه معتقد است که این روایات، قابل معارضه با روایاتی که میراث بلاوارث را حق امام می‌داند نمی‌باشد. لیکن در ادامه بر این باور است که در صورت پذیرش این روایات، حضرت علی^(ع) از آن جهت میراث بلاوارث را به همشهریان می‌تسلیم نمود که اموال مذبور حق امام است و ایشان هر گونه که بخواهد می‌تواند با آن رفتار کند (همان).

طبق توضیح شیخ طوسی، چه روایات مذبور شاذ باشند و چه قابل قبول، در هر صورت مال بلاوارث حق امام است، بدین سبب که اگر روایات یاد شده شاذ و قابل طرح باشند روایات معارض آن که دیه را حق امام می‌داند مورد قبول واقع می‌شوند و در صورت پذیرش آن دو روایت، توجیه عمل امام، توسط شیخ طوسی حکایت از آن دارد که میراث بلاوارث حق امام است، در نتیجه می‌تواند از دیه که جزء میراث بلاوارث تلقی می‌شود گذشت نماید.

مؤید دیگری که می‌تواند بر تقویت قول غیر مشهور مبنی بر جواز عفو بلاعوض دلالت کند اختلاف محتوای نفس روایاتی است که مشهور بر طبق آن به عدم جواز عفو بلاعوض حکم کرده‌اند، با این توضیح که روایات یاد شده از طرفی، چون جبران غرامت جنایت چنین شخصی بر عهده امام است دیه را حق امام تلقی می‌کند و از سوی دیگر، علت عدم جواز عفو را، استحقاق جمیع مسلمین از دیه می‌داند، اما به نظر می‌رسد روایاتی که دیه را حق امام می‌داند و اشاره‌ای به حق جمیع مسلمین نمی‌کند حکایت از این مطلب دارند که

۱- مات رجل علی عهد امیرالمؤمنین (علیه السلام) لم یکن له وارث فدفع امیرالمؤمنین (علیه السلام) میراثه الى همساریجه {اهل بلد} {الاستبصار/۴/۱۹۶}.

ذیل روایت ابی ولاد - مبنی بر این که دیه حق جمیع مسلمین بوده و امام حق عفو از را ندارد، چون مطابق قول عامه است - از باب تقيه ذکر شده است. کلام شیخ حر عاملی نیز می‌تواند شاهدی بر این مؤید باشد، چون ایشان در تفسیر «بیت‌المال مسلمین»، ضمن روایتی که میراث فاقد ولی را حق بیت‌المال می‌داند می‌گوید: «در این روایت یا بیت‌المال مسلمین بر بیت‌المال امام حمل می‌شود، چون ایشان متکفل احوال مسلمین است و یا حمل بر تقيه می‌گردد، چون تعبیر بیت‌المال مسلمین موافق عامه است و یا از آن جهت که امام، به هزینه کردن اموال خود به نیازمندان اذن داده است حمل بر تفضل امام می‌گردد»^۱ (وسائل الشیعه/۱۷/۵۵۰). بنابراین عدم قید بیت‌المال به «امام»، خواه از باب تقيه باشد همچنان که بحرالعلوم نیز این دیدگاه را دارد (بلغه الفقیه/۲۱۳/۴) و خواه حمل‌های دیگر پذیرفته شود امام بر اساس منصب امامت در دیه حق دارد و می‌تواند از آن گذشت نماید.

نتیجه

آن چه از پژوهش حاضر حاصل گردید این است که طبق دیدگاه مشهور و غیر مشهور، امام و یا حاکمی که در جایگاه ولی‌دُم قرار می‌گیرد می‌تواند در قتل عمد به دیه مصالحه کند و در خصوص عفو از دیه، مشهور به استناد دو روایت ابی ولاد بر این باورند که عفو از دیه، از آن جهت که دیه حق جمیع مسلمین است و امام اجازه‌ی اسقاط حق آنان را ندارد جایز نمی‌باشد اما دیدگاه غیر مشهور، آن است که امام یا حاکم همچنان که در باب قصاص می‌تواند به دیه مصالحه کند حق عفو از دیه را نیز دارد، و ادله‌ی مورد استناد این نظر آن است که اولاً - امام، عاقله‌ی مقتول فاقد ولی است و مقتضای عاقله بودن، تحمل جنایات فرد از سوی عاقله است و در ازای تحمل این غرامت، میراث آن شخص از جمله دیهی وی، به عاقله تعلق می‌گیرد پس وی حق عفو آن را دارد. ثانياً - ماترک مقتول فاقد ولی، جزء انفال است و انفال نیز به امام تعلق دارد در نتیجه جزء بیت‌المال امام تلقی می‌شود، بنابراین می‌تواند آن را عفو نماید؛ اما با بررسی هر دو دیدگاه، به نظر می‌رسد دیدگاه غیر مشهور قابل تقویت است، چون روایات مورد استناد مشهور که دیه را حق جمیع مسلمین می‌داند با روایاتی که دیه را جزء انفال و در نتیجه حق امام به حساب می‌آورد تعارض دارد و از این

۱- اقول: هذا محمول على ان المراد ببيت مال المسلمين، بيت مال الامام(ع) لانه متکفل باحوالهم او على التقيه لموافقته للعامه او على التفضل من الامام (عليه السلام) و الاذن في اعطاء ماله للمحتاجين من المسلمين (وسائل الشیعه/۱۷/۵۵۰).

جهت که تمامی فقیهان بر اساس روایات اخیر حکم کرده و دیه را حق امام دانسته‌اند و از سوی دیگر عده‌ای از فقیهان، روایات دال بر اختصاص دیه به جمیع مسلمین را حمل بر تقیه نموده‌اند، روایات معارض با روایات مورد استناد مشهور ترجیح دارد.

منابع

- قرآن کریم، ترجمه‌ی مهدی الهی قمشه‌ای.
- ابن بابویه (شیخ صدوق)، محمد بن علی، من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ج ۲، قم، منشورات جامعه المدرسین فی حوزه العلمیه، ۱۴۰۴ق.
- علل الشرائع، ج ۲، نجف، منشورات المکتبه الحیدریه، ۱۹۶۶م.
- المقنع، بی‌جا، مؤسسه الامام الہادی(ع)، ۱۴۱۵ق.
- ابن براج، قاضی عبدالعزیز، المهدب، ج ۲، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۶ق.
- ابن زهره حلبی، سید حمزه بن علی، غنیمة النزوع الى علمي الاصول و الفروع، ج ۱، قم، مؤسسه الامام الصادق(ع)، ۱۴۱۷ق.
- ابن فهد حلی، احمد بن فهد، المهدب البارع فی شرح المختصر النافع، ج ۳، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۷ق.
- ابن نعمان، (شیخ مفید)، محمد بن محمد، المقنعه، ج ۲، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۰ق.
- اردبیلی، مولی احمد، مجمع الفائد و البرهان فی شرح ارشاد الاذهان، ج ۱۲، ج ۱، قم، منشورات جامعه المدرسین فی حوزه العلمیه، بی‌تا.
- انصاری (شیخ انصاری)، مرتضی، کتاب المکاسب، ج ۶، ج ۱، بی‌جا، انتشارات دهاقانی، ۱۳۷۶.
- بحرالعلوم، محمد، بلغه الفقيه، ج ۴، ج ۲، تهران، منشورات مکتبه الصادق، ۱۴۰۳ق.
- بهوتی الحنبلي، شیخ منصور بن یونس، کشف القناع، ج ۵، ج ۱، بیروت، منشورات محمد علی ییضون، ۱۴۱۸ق.
- ترمذی، محمد بن عیسی، سنن الترمذی، ج ۲، ج ۲، بیروت، دار الفکر للطبعه و النشر والتوزیع، ۱۴۰۳ق.
- جبیعی ؟! ملی (شهید ثانی)، زین الدین بن علی، الروضه البهیه فی شرح اللمعه الدمشقیه، ج ۱ و ۲، نجف، منشورات جامعه النجف، ۱۳۸۷ق.
- مسالک الأفهام الى تنقیح شرائع الاسلام، ج ۳، ۴ و ۷، ج ۱، بی‌جا، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۴ق.
- حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه الى تحصیل مسائل الشریعه، ج ۶، ۱۹، ۱۷، ۹، ج ۵، بیروت، مؤسسه دار احیاء التراث العربي، بی‌تا.
- حلبی، ابوالصلاح، الكافی فی الفقه، اصفهان، مکتبه الامام امیر المؤمنین علی (ع) العامه، بی‌تا.

- گستره اختیارات حاکم اسلامی در جایگاه ولی‌دم
- حلی(ابن ادریس)، محمد بن منصور بن احمد، السوانح الحاوی لتحریر الفتاوی، ج ۱ و ۳، ج ۲، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۰ق.
 - حلی(علامه)، حسن بن یوسف بن مطهر، قواعد الاحکام فی معرفة الحلال و الحرام، ج ۳، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۸ق.
 - تبصره المتعلمین فی احکام الدین، ج ۱، تهران، انتشارات فقیه، ۱۳۶۸.
 - ارشاد الاذهان، ج ۲، ج ۱، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۰ق.
 - تذکرہ الفقهاء، ج ۹، ج ۱، بی‌جا، المکتبہ المرتضویہ لاحیاء الآثار الجعفریہ، بی‌تا.
 - تحریر الاحکام الشرعیه علی مذهب الامامیه، ج ۱ و ۲، ج ۱، قم؛ مؤسسه الامام الصادق(ع)، ۱۴۱۰ق.
 - مختلف الشیعه فی احکام الشريعة، ج ۹، ج ۱، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۳ق.
 - حلی(محقق)، جعفر بن حسن، شرائع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام، ج ۳، ج ۲، بی‌جا، بی‌تا.
 - المختصر النافع فی فقه الامامیه، ج ۲، تهران، قسم الدراسات الاسلامیه فی مؤسسه البعثه، ۱۴۱۰ق.
 - حلی، یحیی بن سعید، الجامع للشرائع، قم، مؤسسه سید الشهداء، ۱۴۰۵ق.
 - خمینی(امام)، سید روح الله، تحریر الوسیله، ج ۲، ج ۲، قم، دار الكتب العلمیه، ۱۳۹۰ق.
 - خوئی، سید ابوالقاسم، مبانی تکمله المنهاج، ج ۲، ج ۲، قم، بی‌تا، ۱۳۹۶ق.
 - روحانی، محمد صادق، فقه الصادق، ج ۲۶، ج ۲، قم، مؤسسه دار الكتاب، بی‌تا.
 - سجستانی، ابی داود بن اشعث، سنن ابی داود، ج ۱، ج ۱، بی‌جا، دار الفکر للطباعه و النشر و التوزیع، ۱۴۱۰ق.
 - سرخسی، شمس الدین، المبسوط، ج ۱۰، بیروت، دار المعرفه للطباعه و النشر الاسلامی، بی‌تا.
 - سلاور دیلمی، ابویعلی حمزه، المراسيم العلویه فی الاحکام النبویه، قم، المعاونه الثقافیه للمجمع العالمی لاهل البيت (ع)، ۱۴۱۴ق.
 - صدر، سید محمد باقر، اقتصادنا، ج ۲، قم، مؤسسه بوستان کتاب، ۱۴۲۵ق.
 - طباطبائی، سید علی، ریاض المسائل فی بیان الاحکام بالدلائل، ج ۱۴، ج ۱، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۹ق.
 - طوسی(شیخ الطائفه)، محمد بن حسن، الخلاف، ج ۴ و ۵، ج ۲، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۷ق.
 - المبسوط فی فقه الامامیه، ج ۷، تهران، المکتبہ المرتضویہ لاحیاء آثار الجعفریہ، ۱۳۸۷ق.
 - النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی، قم، انتشارات قدس محمدی، بی‌تا.
 - الاقتصاد الہادی الی طریق الرشاد، تهران، منشورات مکتبہ جامع چهل ستون، ۱۴۰۰ق.

- الاستبصار، ج ۴، ج ۳، تهران، دار الكتب الاسلامية، بي.تا.
- مکی عاملی(شهید اول)، محمد بن جمال الدين، الدروس الشرعیه في فقه الامامیه، ج ۱ و ۲، ج ۱، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، بي.تا.
- اللمعه الدمشقیه، ج ۱، قم، منشورات دار الفکر، ۱۴۱۱ق.
- فاضل هندی، بهاء الدين محمد بن حسن، کشف اللثام عن قواعد الاحکام، ج ۹ و ۱۱، ج ۱، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۰ق.
- قزوینی، محمد بن یزید، معنن ابن ماجه، ج ۲، بي.جا، دار الفکر للطبعه و النشر و التوزیع، بي.تا.
- قربانی، فرج الله، قانون اساسی، ج ۷، تهران، انتشارات دانشور، بي.تا.
- قمی سبزواری، شیخ علی بن محمد، جامع الخلاف و الوفاق بین الامامیه و بین ائمه الحجاز و العراق، ج ۱، قم، انتشارات زمینه سازان ظهور امام عصر(عج)، بي.تا.
- کاشانی، ابوبکر بن مسعود، بدائع الصنائع في ترتیب الشرائع، ج ۷، ج ۱، پاکستان، مکتبه الحبیبیه، ۱۴۰۹ق.
- کرکی، علی بن حسین، وسائل، ج ۱، ج ۱، قم، مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی، ۱۴۰۹ق.
- الخراجیات، ج ۱، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۳ق.
- کلینی رازی، محمد بن یعقوب، الاصول من الكافی، ج ۷، ج ۲، تهران، دار الكتب الاسلامیه، ۱۳۶۲.
- مالک ابن انس، ابی عبدالله، المدونه الکبری، ج ۶، بيروت، دار احیاء التراث العربي، بي.تا.
- نجفی، محمد حسن، جواهر الكلام في شرح شرائع الاسلام، ج ۳۹ و ۴۳، ج ۲، تهران، دار الكتب الاسلامیه، ۱۳۶۲ق.
- نراقی، مولی احمد، مستند الشیعه، ج ۱۹، ج ۱، قم، مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، ۱۴۱۵ق.
- نووی، یحیی بن شرف، المجموع، شرح المذهب، ج ۱۸، بي.جا، دار الفکر، بي.تا.